



چکیده: موضوع شماره ۱۳ «نوشتگان» چند لغت نادر در آثار قدیم و تصحیح اشتباه محققان در درک یا قرائت این لغات است: «پخته / بریده؟» در یکی از آثار حکیم ترمذی؛ «کو» در دعای «وارنمان کو» منقول در شطحات الصوفیه و دستور الجهمور؛ «بتاره» در ترجمه - تفسیر خواجه عبدالله انصاری؛ «بیدیارپوش» در نامه سلاطین، «زبانان / زیاندار؟» در فرهنگ شش‌زبانۀ رسولی. در پایان، دو یادداشت کوتاه نیز در تکمیل مطالب شماره‌های پیشین «نوشتگان» آمده است.

کلیدواژه‌ها: حکیم ترمذی، فارسیات، شطحات الصوفیه، دستور الجهمور، تفسیر خواجه عبدالله انصاری، نامه سلاطین، فرهنگ شش‌زبانۀ رسولی.

Neveštegān 13

Milad Bigdeloo

Abstract: The thirteenth installment of Neveštegān examines several rare terms found in classical texts, addressing and correcting misinterpretations or misreadings by scholars. These include: “*puxta*” or “*burīda*” in a work by Hakim Tirmidhi; “*kw*” in the invocation “*w’rnm’n kw*” as recorded in *Šaṭṭhiyyāt al-Šūfiyya* and *Dastūr al-Ĵumhūr*; “*bt’rh*” in Khwaja Abdullah Ansari’s translation-commentary; “*badeyārpūs* (?)” in *Nāma-yi Salāṭin*; and “*zabāndār*” or “*zabāndār*” in *Rasūlid Hexaglot*. The article concludes with two brief notes that supplement discussions from previous issues of the series.

Keywords: Hakim Tirmidhi, Fārisiyyāt, *Šaṭṭhiyyāt al-Šūfiyya*, *Dastūr al-Ĵumhūr*, Khwaja Abdullah Ansari’s commentary, *Nāma-yi Salāṭin*, *Rasūlid Hexaglot*.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ابوعبدالله محمد بن حسن ترمذی معروف به حکیم ترمذی، از عرفای سده سوم خراسان، در آثار خود لغات و عباراتی فارسی نیز به کار برده که شماری از آن‌ها را، در میان محققان ایرانی، مینوی (۱۳۳۵، صص ۵۱-۵۳) و صادقی ([۱۳۵۷]، صص ۹۷-۹۹) و پورجوادی (۱۳۸۲، صص ۱۳ به بعد) و موحد (۱۳۷۸، صص ۵۰۷-۵۱۰) نقل و شرح کرده‌اند. یکی از این لغات فارسی در جمله‌ای از کتاب الامثال من الکتاب والسنة است که در آن ترمذی از پختن شهوات در دیگ شکم و فوران آن در صدر سخن گفته است:

والبطن كالأتون الذي يُطبخ فيه اللبنُ قد احتدَّت حرارتهُ وحميانه فصار اللبنُ فيه أجزاء (نسخه بدل: آجر) يقال بالعجميه [كذا. درست: بالعجميه] «بخته»، فلا يزال يَمْضِر اللبنُ ويذوب حتى يصير كزُبْرَةِ الحديد (نقل از پورجوادی، ۱۳۸۲، ص ۱۵).

نظر راتکه این است که لفظ فارسی «پخته» است و آن خود معادل «آجر». پورجوادی، پس از نقل نظر راتکه، قرائت «آجر» را بعید و «اجزاء» را درست دانسته و به نظر او لفظ فارسی جمله یعنی «بخته» ممکن است تصحیف و اصل آن «بریده» باشد. نظر پورجوادی درباره لغت «اجزاء» درست و نظر او «بریده» و راتکه «پخته» درباره لغت فارسی منقول در جمله مورد نظر نادرست است. نکته اول اینکه «يقال بالعجميه» + لغت فارسی بندی است توضیحی درباره لفظ پیش از آن یعنی «اجزاء». پس، لغت فارسی مورد نظر باید در معنا برابر «اجزاء» باشد. به نظر من ضبط متن یعنی «بخته» درست است، ولی، خلاف نظر راتکه، املاي ناقص «پخته» نیست. لغت را باید به گونه baxta خواند، از فعل بخشیدن در معنای «قسمت کردن» که ستاک گذشته آن «بخت» است (سنج. division «بخش» و فعل آن divide «تقسیم کردن» در انگلیسی). «بخته» بازمانده baxtag است که در ایرانی میانه (سنج. bxtg پارتی) در همین معنا یعنی «قسمت، بهر» به کار می‌رفته است. برای همین معنا در فارسی امروز «بخش» به کار برده می‌شود. به لحاظ معنا، «بخته» را می‌توان با $\text{bsyst} = \text{bsyst}$ سنجید که از wisistan فارسی میانه (برابر «گسستن» فارسی) است و در ترجمه-تفسیر فارسی زبور به خط عبری به کار رفته است:

אין בסיסתא אז סר תא בון המא אבר ישראל מי גויד ואבר משיח.

$\text{yn bsyst}^{\prime} \text{z sr t}^{\prime} \text{bwn hm}^{\prime} \text{br ysr}^{\prime} \text{l my gwyd w}^{\prime} \text{br mšyḥ.} =$

این $\text{bsyst}^{\prime}$ [= بخش] از سر تا بن همه ابر [= بر، درباره] یشرال می‌گوید و ابر مسیح (تفسیر زبور باز یافته از زفره، ص ۲: سطر ۳-۴؛ در Shaked, 2008, pp. 234-235).

«کاردار» را که راتکه از آثار ترمذی نقل کرده و برابر «عمل» دانسته و پورجوادی (۱۳۸۲، ص ۱۴، پانویست ۳۸) پس از نقل آن افزوده که «ظاهراً باید 'عامل' باشد»، اگر برابر «عمل» باشد آنگاه احتمالاً می‌توان تصحیف «کارکردار» دانست که در برخی ترجمه‌های کهن قرآن (با پسوند جمع) برای برگرداندن «أعمال» به کار رفته است از جمله در ترجمه قرآن موزه پارس (۲۵۳۵ [۱۳۵۵]، ص ۲۲۵) و قرآن مترجم دست‌نویست شماره ۲۰ کتابخانه هدایی افندی ترکیه (ص ۱۵ پ).^۱

منابع

پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۲). فارسی‌گویی عارفان نخستین: فصلی از تاریخ زبان فارسی (۲). نشر دانش، ۱۰۷، ۱۶-۸.

ترجمه قرآن موزه پارس (۲۵۳۵ [۱۳۵۵]). تصحیح علی رواقی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

صادقی، علی‌اشرف. (۱۳۵۷). تکوین زبان فارسی. تهران: دانشگاه آزاد ایران.

قرآن مترجم. دست‌نویست شماره ۲۰. کتابخانه هدایی افندی، ترکیه.

موحد، محمد علی (۱۳۷۸). فارسیات در متون تازی. در علی اصغر محمدخانی (به اهتمام)، درخت معرفت: جشن نامه استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب (صص ۵۰۷-۵۱۹). تهران: سخن.

مینوی، مجتبی (۱۳۳۵). از خزاین ترکیه (۱). مجله دانشکده ادبیات [دانشگاه تهران]، ۴ (۲)، ۷۵-۴۲.

نیشابوری، محمد بن محمود (۱۳۹۸). تفسیر بصائر یمینی. تصحیح علی رواقی. تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب.

Shaked, S. (2008). New Early Judeo-Persian Finds. In S. Shaked & A. Netzer (Eds.), *Irano-Judaica VI: Studies Relating to Jewish Contacts with Persian Culture Throughout the Ages* (pp. 222-252). Jerusalem: Ben-Zvi Institute.

۱. اشاره می‌شود که «بندکيه» و «اسکالشن» را نباید تصحیف انگاشت و به «بندگی» و «اسکالش» تصحیح کرد (چنانکه پورجوادی، ۱۳۸۲، صص ۱۴، ۱۵ کرده است). همین‌طور است «فی» در «فی حکرنکی» [= بلاکیفیتة] که موحد (۱۳۷۸، ص ۵۰۹) به «بی‌چگونگی» تصحیح کرده و همان «فی» درست است (از abē فارسی میانه که ف در آن احتمالاً برابر β است. abar و abāz نیز در آثار ترمذی «فر» و «فاز» است؛ نک. صادقی، [۱۳۵۷]، ص ۹۸). «فردمانه» [= السفله] اگر تصحیف «فرومایه» (تصحیح موحد، ۱۳۷۸، ص ۵۰۹) نباشد، می‌توان احتمال داد که برابر «فردمایه» باشد با کوتاه شدن օ به օ (سج. «فرودمایه» در برخی آثار قدیم از جمله در تفسیر بصائر یمینی (نیشابوری، ۱۳۹۸، ج ۳، ص ۱۳۱۸ [نسخه بدل]).

۳۹. «وارنمان کو»

در شطحات الصوفية و دستور الجمهور نقل شده است که روزگاری در کوهیان، دهی در چند فرسنگی بسطام، خشکسالی بوده و مردم ده از محمود کوهیانی، از مریدان بایزید بسطامی، درخواست‌اند تا دعای باران بخواند:

احتاج اهل قریته و ناحيته إلى المطر أن يأتيهم. فقيل له: «ادع الله تعال ليسقينا». فقال: «كيف أقول؟» قيل له: «قل بالفارسية وارنمان / وارنمان کو (و هذا لسانهم، یعنی نحن محتاجون إلى المطر)» (نقل از پورجوادى، ۱۳۸۰، صص ۱۲-۱۳ [با قدری تغییر در نشانه‌گذاری] با نظر به نقل شفيعی کدکنی، ۱۳۸۳، ص ۹۵).

به نظر پورجوادى، «کو» در «وارنمان / وارنمان کو» «بعید نیست تصحیف 'ده' باشد»، یعنی «بارانمان ده!» و به نظر شفيعی کدکنی «کو» برابر «گن» است. فیروزبخش (در محمدی، ۱۴۰۰) اشاره کرده است که در زبان کهن گرگان، «کو» به معنای «باید» فراوان به کار رفته است، و این معنا، با ترجمه عربی جمله یعنی «نحن محتاجون إلى المطر» هم سازگار است. حال که گامی درست در درک معنای فعل نهاده شده، یک گام دیگر ما را به شناخت بیش از پیش فعل نزدیک‌تر خواهد کرد، و آن این است که «کو» املاى ناقص «گو» ست. فعل ما در اشعار سمنانی میرزا نعیم از دوره قاجار (نقل از احمدپناهی، ۱۳۶۶، با اندکی تغییر در ترجمه) به صورت g-آمده در، مثلاً (در شاهد نخست)، «مگن» [me-g-an] با شناسه اول شخص مفرد «ن»:

مهی مو بهنج خنجر مگن ای ثوابی ها که

بکویا بکش رقیبی ژو بلا مو سر پس واکه

= ماه من، خنجر بهنج [= بکش]، می خواهم یک ثوابی کنی

بکویا، بکش رقیب را، بلایش را از سر من باز کن

(ص ۵۲)

ژوره باتن ای رو ای جون وای دل

اگر مگت صبی بیا مو منزل

= او را گفتم یک روز ای جان وای دل

اگر می خواهی، یک صباح بیا به منزل من

(ص ۶۸)

در گویش ده‌نمک، دهی در میانه گرمسار و لاسگرد، این فعل در معنای «دوست داشتن» نیز به کار می‌رود (همانند «خواستن» در فارسی):

mo mâr mo megîâ-š.

مادر مرا دوست داشت (می‌خواست).

(نقل از برجیان، ۱۴۰۱ [۱۴۰۲]، ص ۲۵)

در سروده‌های محلی خوری از نزدیک یک سده پیش:

اِپیٹ بُوش که مُو این پِسوگم خِیلی دِگُو.

= به پدرت بگو که من این پسرک را خیلی می‌خواهم [= دوست دارم].

(در آمینی، ۱۳۳۳، ص ۱۸۷)

در گویش گز در حدود ۱۵ کیلومتری اصفهان، gû در نقش فعل معین، ستاک گذشته آن به گونه gâ، در معنای «بایستن، واجب بودن، خواستن» کاربرد دارد (Bailey, 1935):

bedgû rasâ.

بِهت واجب است رسیدن [= باید بیایی].

bežgâ kart.

بِهش واجب بود کردن [= بایستی می‌کرد].

«گو» در ابیات اصفهانی اوحدی مراغه‌ای نیز دیده می‌شود:

اوحدی رنج بگو یرت اگر ت کامی گو

عاشقی سعی بکر بوکه شکاری درکو

= اوحدی رنج ببایست برد اگر ت کامل می‌بایست

(اگر) عاشقی، سعی بکن بوکه شکاری درافتد

(نقل از خانی حبیب‌آبادی، نوریان و خوانساری، ۱۳۹۹، صص ۱۹۶، ۲۰۷).

اینکه در توصیف ساختمان دستگاه فعل لهجه واران (نیلی‌پور و طیب، ۱۳۶۴، ص ۶۶) guo را «شکل مخفف» (a)guwâ دانسته‌اند ظاهراً درست نیست؛ اولی ستاک مضارع است و دومی ستاک ماضی (با پسوند ماضی ساز -â).

فعل مورد نظر ما احتمالاً از اصل *gaHu ایرانی باستان است در معنای «نیاز داشتن، کم داشتن؛ خواستن» (Cheung, 2007, p. 95) و مرتبط به «گوانجی» شاهنامه (در باره لغت اخیر، نک.

قائم مقامی، ۱۴۰۱). به شواهد منقول در فرهنگ چئونگ لازم است که vārā و vāro، هر دو در معنای «ناقص»، در ختنی نیز (طبق ریشه‌شناسی شروو؛ Skjærvø, 1985, p. 70) افزوده شود.

در پایان، نکته مهمی که باید به آن اشاره کرد این است که یارشاطر (Yar-Shater, 1969, p. 268) با تدقیق در استعمال این فعل در گویش‌های تاتی به دقیقه جالب‌توجهی رسیده و آن این است که فعل مورد نظر زمانی که فعل اصلی (و نه معین) باشد، صرف آن در زمان‌های دستوری مضارع همانند صرف افعال متعددی در زمان ماضی است؛ یعنی این فعل شناسه مضارع نمی‌گیرد، بلکه فاعل آن در حالت غیرفاعلی، معمولاً با عامل در قالب ضمیر پیوسته بیان می‌شود. در جمله مورد نظر ما نیز همین قاعده در کار است و «وارنمان گو» آمده، نه «*وارن گویم». بنابراین، در زبان قدیم قومسی منعکس در این جمله نیز این استعمال قاعده (یا گرایشی) بوده است.

منابع

- احمدپناهی (پناهی سمنانی)، محمد (۱۳۶۶). فرهنگ سمنانی (گویش سمنانی). تهران: پائیز. امینی، محمد (۱۳۳۳). غزل بزبان خوری. یغما، ۷۲، ۱۸۶-۱۸۸.
- برجیان، حبیب (۱۴۰۱ [۱۴۰۲]). ده‌نمکی: گونه‌ای نویافته از کومشی. پژوهش‌های زبانی-ادبی قفقاز و کاسپین، ۳(۲) [= ۸ پیاپی]، ۲۳-۳۵.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۰). فارسی‌گویی عارفان نخستین: فصلی از تاریخ زبان فارسی. نشر دانش، ۱۰۲، ۴-۱۴.
- خانی حبیب‌آبادی، علی، نوریان، سید مهدی، و براتی خوانساری، محمود (۱۳۹۹). تصحیح انتقادی و ترجمه چهار غزل اوحدی مراغه‌ای به گویش اصفهانی قرن هفتم و هشتم هجری. زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، ۱۵(۱)، ۱۸۹-۲۱۱.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳). بازمانده‌های زبان قدیم قومس در سخنان ابوالحسن خرقانی. مطالعات و تحقیقات ادبی، ۳-۴، ۸۱-۱۰۰.
- قائم مقامی، سید احمد رضا (۱۴۰۱). گوانجی: درباره لغتی از شاهنامه. آینه میراث، ۲۰(۲) [= ۷۱ پیاپی]، ۳۵-۴۹.
- محمدی، میثم (۱۴۰۰ [۲۵ اسفند]). دعای باران به زبان کهن قومس. کانال تلگرامی «فقه اللغة». برگرفته در تاریخ ۲۵ اسفند از: <https://t.me/feqholloqa/6>
- نیلی‌پور، رضا و طیب، محمدتقی (۱۳۶۴). توصیف ساختمانی دستگاه فعل لهجه «واران» (۱). مجله زبان‌شناسی، ۱۲(۱) [= ۳ پیاپی]، ۵۱-۹۲.

Bailey, H. W. (1935). Modern Western Iranian: Infinitives in Gazī and Soī. *Transactions of the Philological Society*, 34(1), 73-74.

Cheung, J. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*. Leiden: Brill.

Skjærvø, P. O. (1985). Khotanese *v-* < Old Iranian **dw-*. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 48(1), 60-73.

Yar-Shater, E. (1969). *A Grammar of Southern Tati Dialects*. The Hague, Paris: Mouton.

۴۰. «بتاره»

در ترجمه-تفسیر خواجه عبدالله انصاری، که تاکنون دو نسخه از آن شناسایی شده (نک. کریمی نیا، ۱۴۰۰) برخی لغات نادر و ناشناخته هست که متعلق به زبان قدیم هرات بوده است. یکی از این دسته از لغات که کریمی نیا (ص ۲۵) نقل کرده در ترجمه آیه ۳۴ نازعات آمده است:

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ

آن روز کی بتاره‌ی مهین بیفتد

کریمی نیا درباره «بتاره»، که برابر «الطَّامَّة» نهاده شده، توضیحی نداده و به نقل صرف بسنده کرده است. «بتاره» به نظر نگارنده املای ناقص «پتاره» است و آن خود صورتی است از «پتیاره».

در نامه دوم از سه نامه «پارسی محض» (یعنی فارسی سره) مندرج در دست‌نوشت نامه سلاطین که احتمالاً در سده هفتم پدید آمده و میرشمسی (۱۳۹۸ [۱۴۰۰]، صص ۱۱۳-۱۱۴) منتشر کرده آمده است: زندگانی خداوند ارجمند ... چونمای گندم فروش نیکوکردار بدیاریپوش ... دراز باد.

ضبط اصل «بذیار» بوده و میرشمسی (ص ۱۱۴، پانویست ۱۳) بخش پیش از «پوش» را «بذیار» یعنی «بد» + «یار» پنداشته و در پانویست توضیح داده که «شاید نویسنده خواسته باشد در برگردان "خطا" در ترکیب "خطاپوش" چنین ترکیبی بسازد». این نظر درست نیست؛ بلکه «بذیار» برابر «بذیار/بذیار» است و آن خود معادل «پتیار» (بدون هـ > -ag). «بذیار/بذیار» نتیجه تحوّل معمول t بعد از واکه به δ است. مشابه همین تبدیل را در pati* در کلماتی نظیر «هیربد» می‌توان دید که به «ببد» / «ببذ» بدل شده است.

در زبان یزغلامی، از زبان‌های ایرانی نو شرقی، برای مفهوم «لجوج» لغت petarā به کار برده می‌شود. این لغت به احتمال قوی برابر با «پتیاره» است. معنای لغت با توجه به اصل «پتیاره»

۲۶۴

آینه پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴

(یعنی پیشوند *pati که رساننده ضدیّت و مخالفت است + *āraka معادل حرکت کننده؛ در مجموع: «وارونه کار») توجیه پذیر است. -ā-ی پایانی در این زبان بازمانده *a-ka- ایرانی باستان و معادل a-ی فارسی قدیم و e-ی فارسی امروز است.

منابع

- کریمی نیا، مرتضی (۱۴۰۰). نسخه‌هایی تازه‌یاب از تفسیر قرآن خواجه عبدالله انصاری در ترکیه و نجف. آینه پژوهش، ۳۲ (۱) [= ۱۸۷ پیاپی]، ۶۲-۵.
- میرشمسی، مریم (۱۳۹۸ [۱۴۰۰]). سه نامه به فارسی سره از سده هفتم در آنتولی در دست‌نوشته «نامه سلاطین». گزارش میراث، ۸۸-۸۹، ۱۱۰-۱۱۷.

۴۱. «زبان‌دان» / «زبان‌دار»؛ درباره یک لغت دال بر «ترجمان»

یکی از فرهنگ‌های لغت قدیمی مشتمل بر لغات فارسی فرهنگی است معروف به فرهنگ شش‌زبانه رسولی (2000, *The King's Dictionary*)، از سده چهاردهم میلادی، که در چندین بخش سامان داده شده است. برخی بخش‌ها فقط شامل برابره‌های دو زبان و برخی نیز تا پنج زبان است. در بخشی که شامل برابره‌های عربی و فارسی و ترکی و مغولی است، در برابر «الترجمان» عربی در ستون فارسی «زبان‌دار» و در ستون ترکی و مغولی به ترتیب «تل بلگان» [til bilgen] و «کلماجی» [kelemeçi] نهاده شده است (p. 203). برجیان (۱۴۰۳، ص ۱۶۴) در مقاله خود درباره این فرهنگ، «زبان‌دار» (قارئ طابعان فرهنگ) را به «زبان‌دان» تصحیح کرده، لابد با توجه به برابر ترکی آن یعنی til bilgen «زبان‌دان»، و نوشته است: «ضبط این لغت چنان است که طابعان زبان‌دار خوانده‌اند.» ضبط لغت در دست‌نوشته فرهنگ واضحاً «زبان‌دار» است (نک. ص ۱۸۳ نوشته برجیان، که عکس صفحه مشتمل بر لغت درج شده، ستوم دوم فارسی، ردیف چهارم). ضبط لغت «زبان‌دار» است، ولی این لغت در متون به معنای «مترجم» به کار نرفته است. به نظر می‌رسد مؤلفان این فرهنگ در انتخاب لغت «زبان‌دار» در معنای «ترجمان» به برابر آن در ستون مغولی یعنی «کلماجی» [= کلمه چی] نظر داشته‌اند. احتمال می‌دهم که «کلمه چی» خود از روی لغت اصیل مغولی دال بر «مترجم» ساخته شده باشد. در مغولی، این کلمه ügetü است (درباره این لغت، نک. Sinor, 1997, p. 296) از üge «لغت، زبان» و پسوند tü که دارندگی را می‌رساند، لفظاً در معنای «زبان‌دار» و «کلمه چی»، یعنی «آنکه (موهبت) السنه / لغات دارد». بنابراین، معلوم شد که وام‌واژه «کلمه چی» در مغولی (که در متون قدیم فارسی هم به کار رفته) و هم «زبان‌دار» فرهنگ رسولی چگونه پدید آمده است و ضمناً تصحیح برجیان موجه نیست.

منابع

برجیان، حبیب (۱۴۰۳). فارسی عصر مغول در فرهنگ شش‌زبانۀ رسولی. در محمد افشین‌وفایی و پژمان فیروزبخش (به‌کوشش)، پژوهشهای ایران‌شناسی: ناموارۀ دکتر محمود افشار (دفتر بیست‌وسوم) (صص ۱۵۳-۱۹۲). تهران: انتشارات دکتر محمود افشار.

The King's Dictionary: The Rasūlid Hexaglot: Fourteenth Century Vocabularies in Arabic, Persian, Turkic, Greek, Armenian and Mongol (2000) (P. B. Golden, ed.; T. Halasi-Kun, P. B. Golden, L. Ligeti, & E. Schütz, trans.) [With introductory essays by Peter B. Golden and Thomas T. Allsen]. Leiden, Boston, Köln: Brill.

Sinor, D. (1997). *Studies in Medieval Inner Asia*. Aldershot, Hampshire & Brookfield: Ashgate Publishing Co.

۴۲. تکمله بر ۲۹§: دربارهٔ ka «زمانی که؛ اگر»

الفنباين (Elfenbein, 1982, p. 90) در بخش شناسایی زبان وام‌دهندۀ ki در معنای «اگر» (که به‌صورت پی‌بستی در جملاتی مثل duzz ki manī dastā bikapit, šarr janīn-e «دزد که [= اگر] به دستم بیفتد، خوب می‌زنمش.» در براهویی، می‌گوید که ki به این معنا (یعنی «اگر») در بلوچی هست، ولی در فارسی نیست (و فقط در معنای «زمانی که» در فارسی به کار برده می‌شود). سپس نتیجه می‌گیرد که زبان وام‌دهنده بلوچی است. با توجه به اینکه، چنانکه در بخش ۲۹ نوشتگان و در مقالۀ «فارسی میانه یا نو» (بیگدلو، ۱۴۰۲، بخش «پیوست») آوردیم، «که» در معنای «اگر» در فارسی قدیم به کار می‌رفته و هنوز هم به کار می‌رود، این احتمال که ki به براهویی از فارسی رفته باشد بعید نیست.

منابع

بیگدلو، میلاد (۱۴۰۲). فارسی میانه یا نو؟ ردیابی یک ساخت فارسی میانه در فارسی نو. آینۀ میراث، ۲۱(۲)، ۳۳-۷.

Elfenbein, J. (1982). Balochi-Brahui Linguistic Commensality. *Transactions of the Philological Society*, 80(1), 77-98.

۴۳. تکمله بر ۳۳§ و ۳۵§: ضمیر / صفت اشارهٔ im در ایرانی نو

در بخش ۳۳ و ۳۵ «نوشتگان»، شواهدی از بقایای صفت اشارهٔ im در ایرانی نو پیش نهاده شد.

۲۶۶

آینۀ پژوهش | ۲۱۲
سال ۳۶ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۴

در اینجا اضافه می‌کنیم که im در نقش ضمیر نیز ظاهراً (اگر قرائت نوابی، ۱۳۷۵، صص ۴۴-۴۵ درست باشد) در شیرازی قدیم بازمانده بوده است:

لاله و سنبل چمن زلف و زُی تشان بدی
ای آوری خو می‌رزت ام و بُی خو می‌خنت
= لاله و سنبل چمن زلف و روی تو را دیدند
او آبروی خود [را] می‌ریزد، این به بوی خود می‌خندد

درباره لغت دال بر «امروز» به صورت «اهرو» لازم است اضافه کنم که در یکی از غزل‌های بسحاق اطعمه در دست‌نوشتی از دیوان او به نشانی Ms. or. oct. 2844 محفوظ در کتابخانه برلین (Bushāq al-Aṭ'ima, f. 94) که «مشمسست بر هفت لغت [= زبان]» (چنانکه در عنوان آن ذکر شده) و ترجمه فارسی ناقص آن در زیرش نوشته شده، «اهرو» به کار رفته و برابر آن در ترجمه فارسی «امروز» است. این شاهد نظر نگارنده را درباره برابری «اهرو» و «امروز» در معنا تأیید می‌کند.

۲۶۷

آینه پژوهش | ۲۱۲
سال ۳۶ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۴



منابع

نوابی، ماهیار (۱۳۷۵). قصیده‌ای و غزلی از شمس پُرس ناصر به گویش کهن شیراز. نامه فرهنگستان، ۵، ۳۶-۵۲.

Bushāq al-Aṭ'ima, Aḥmad Abū-Ishāq Ḥallāḡ. *Dīwān-i Aṭ'ima*. Ms. Or. Oct. 2844. Staatsbibliothek zu Berlin – Preußischer Kulturbesitz, Berlin, Germany.